

# سوژکتیویته در ادبیات و فلسفه

مبانی و نظریه‌ها

دونالد ای. هال

مترجمان: بختیار سجادی (عضو هیئت علمی دانشگاه کردستان)

دیاکو ابراهیمی

۷	توضیح انتشارات راتلج
۹	مقدمه / سوبژکتیویته چیست؟
۱۵	هویت‌های کلاسیک و پیشامدرن
۳۱	فصل اول / اوایل عصر مدرن و روشنگری
۳۱	دکارت و «من»
۴۱	لاک، کانت و «ما»
۵۳	فصل دوم / قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم
۵۳	بردگی و سوبژکتیویته‌ها
۶۲	ولستون کرفت و سوبژکتیویته فمینیستی آغازین
۷۷	مارکس، هگل و سوبژکتیویته طبقاتی
۸۸	فروید و طلوع علوم اجتماعی
۱۰۰	نیچه و پیروان مکتب اصالت وجود
۱۱۵	فصل سوم / سیاست‌های هویتی
۱۱۵	لاکان
۱۲۴	آلتوسر
۱۳۲	فوکو و نظریه گفتمان
۱۴۱	سیاست‌های جنس و جنسیتی
۱۵۹	نژاد و امر پسااستعماری
۱۷۱	فصل چهارم / پسانوگرایی و مسئله عاملیت
۱۷۱	هاراوی و سوبژکتیویته سایبورگی
۱۸۰	سوبژکتیویته‌ها
۱۹۱	واژه‌نامه
۱۹۹	کتاب‌شناسی
۲۰۵	نمایه

## فصل اول اوایل عصر مدرن و روشنگری

### دکارت و «من»

در حالی که بینش موجود درباره آنچه به اصطلاح «تاریخی‌گری نوین»<sup>۱</sup> می‌نامیم به‌طور کامل اعتبار تاریخ خطی و شسته‌رفته پیشرفت و توسعه فهم بشری را زیر سوال برده است (برای بحث کامل در این خصوص بنگرید به تاریخ‌گرایی<sup>۲</sup> اثر پائول همیلتون<sup>۳</sup> [۱۹۹۶]) اما باید این نکته را نیز در نظر داشت که به‌طور قطع تغییر همواره در طول زمان اتفاق افتاده و تغییرات مهمی در زمینه‌های سیاسی-اجتماعی و خودآگاهی نیز رخ داده‌اند. این تغییرات به دیدگاه ما نسبت به دوره‌بندی تاریخی، به مثابه تلاشی برای درک گذشته، حال و آینده‌های محتمل شکل می‌بخشند. به‌طور قطع، دسته‌بندی‌های تاریخی نظیر «قرون وسطی» و «رنسانس» همیشه نقصان‌پذیر بوده و به‌ندرت می‌توان از آنها استفاده کرد. این تغییربندی‌ها به‌نوعی فرافکنی‌هایی هستند که نمی‌توانند به‌طور کامل به این مسئله پردازند که تغییرات در ساختارهای اجتماعی و نظام‌های عقیدتی در واقع تدریجی و غیرمداوم هستند که به‌طور متفاوت در میان طبقات اجتماعی، جنسیت‌ها و مناطق گوناگون تجربه می‌شوند. با این حال، این موضوع کاملاً مشخص است که روش‌های کاملاً متفاوتی از

خودشناسی و رابطه آن با جهان در اوایل قرن شانزدهم ادا شده و تحقق یافتند. توضیحات ما از این واقعه همواره ناقص و تبعیض‌آمیز خواهد بود، اما کشف و کاوش این تغییرات در حالی که ما زمینه‌ها را برای تفکر درباره جایگاه کنونی و شان آتی خود در هزاره‌ای که به تازگی وارد آن شده‌ایم آماده می‌سازیم، می‌تواند کماکان مفید باشد.

حول و حوش قرون پانزده و شانزده، اتفاقات زیادی در اروپای غربی و جزایر بریتانیا در حال رخ دادن بود و همان‌طور که تیلور<sup>۱</sup> نیز به آن اشاره کرده است، به جرات می‌توان گفت که ظهور «هویت نوین»<sup>۲</sup> در این دوره تاریخی بنا به دلایل بسیاری اجتناب‌ناپذیر بود. نظریه پردازان و منتقدان در شرایطی که تعداد زیادی عوامل تفکیک‌پذیر و برخی اوقات دارای اشتراک در ایجاد رخدادی که نتوان آن را با یک علت واحد توضیح داد دخیل هستند، از اصطلاح «تعیین چندعاملی»<sup>۳</sup> استفاده می‌کنند. در واقع، توضیح درباره تغییرات اجتماعی فراوانی که در دوره رنسانس رخ داده‌اند آن قدر طولانی است که بحث در مورد آن در این کتاب نمی‌گنجد. کلیسای مسیحی به دو دسته کاتولیک و پروتستان تقسیم شد و اندکی پس از آن، منازعاتی که ناشی از غرایض شخصی فرقه‌های مختلف بود در نهضت پروتستان رخ داد. ابداع ماشین چاپ و ماشین تحریر قابل حمل در قرن پانزده موجب افزایش قابل توجه نرخ باسوادی و گسترش ایده‌های نوین و همچنین نظریات متفاوت درباره گیتی شد. کوپرنیک<sup>۴</sup> و گالیله<sup>۵</sup> توانستند انقلابی علمی را پایه‌گذاری کنند که نظریه مرکزیت بشر در کائنات را رد کند و نشان دهد که این علم است که می‌تواند جهان پیرامونمان را توضیح دهد نه مذهب. علم همچنین راه‌هایی در اختیار ما گذاشت که بتوانیم از طریق آنها جهان را تغییر دهیم. هر آینه، با نگاهی ساده از دریچه تلسکوپ گالیله، واقعیت قوه ادراک زیر سوال رفته و از طرف دیگر این وسیله باعث شد که انسان از آن پس اشکال جدیدی از اقتدار را بر عالم طبیعت داشته باشد. شهرنشینی ناشی از افزایش جمعیت و تغییرات زندگی اجتماعی روستایی باعث شد که انسان‌ها بیش از پیش با هم در ارتباط باشند

و با صف عظیمی از نظریه‌ها و دیدگاه‌ها روبه‌رو شوند. به علاوه، سفرهای برون‌مرزی و استعمار، چشم‌انداز و جوانب فکری انسان‌ها را پیچیده‌تر کرد. با زیر سوال رفتن و تغییر در نهادهای اجتماعی و تعاریف کهن، ادبیات، هنر، علم و فلسفه شکوفا شدند. یکی از نتایج تمامی این پیشرفت‌ها و موارد بسیار دیگر، افزایشی آشکار و ملموس از آگاهی انسان‌ها نسبت به نفس و خود درونشان به مثابه امری بود که یک مسئله آسمانی و غیرقابل تغییر نبوده، بلکه از طریق فعالیت‌های منظم افراد قابل تغییر و پرورش است.

در حالی که عبارتی مانند «اومانیسزم»<sup>۱</sup> ریشه و بنیادش مورد بحث و مجادله است، می‌توانیم از آن به عنوان ابزاری برای اشاره به علاقه‌مندی‌های دوره رنسانس به عاملیت خودگردان و «خوش‌بینی‌هایی درباره دستاوردها و مقدورات بشریت» استفاده کنیم (Edgar and Sedgwick 1999: 180). مسلماً، همان‌گونه که تونی دیویس<sup>۲</sup> نیز خاطر نشان کرده است، قسمت اعظم آن چیزی که ما «اومانیسزم» رنسانس می‌نامیم، فرافکنی ناقصی است که مورخین قرن نوزده از آن بهره جسته‌اند، کسانی که بنا به دلایل خاص خود، «فردگرایی رنسانس» را به‌مثابه منادی «پایان جامعه قرون وسطایی با اجتماع‌های ناکارآمد و بی‌نام و ناآگاه نسبت به خویشتن خود» و تولد «دولت-ملت مدرن متشکل از تک‌تک افراد جامعه» مورد ستایش قرار می‌دادند (Davies 1997: 16-17). در عین حال، هنگامی که به متونی مانند شهریار<sup>۳</sup> (۱۵۱۳) اثر ماکیاوولی<sup>۴</sup> نگاه می‌اندازیم، شاهد تأکید کاملاً متفاوتی بر خویشتن‌سازی موفق و متدبرانه در مقایسه با آثار و ایده‌هایی که قبلاً مورد بحث قرار دادیم، هستیم. نظریه‌های ماکیاوولی درباره ایفای نقش خودآگاه<sup>۵</sup> و تدبیر حيله‌گرانه<sup>۶</sup> شاید دقیقاً همان‌هایی هستند که مارتین لوتر به هنگام به چالش کشاندن سلسله مراتب کلیسا و یافتن جایگاهی (هرچند کوچک) برای «نفس» در تعریف اخلاق‌گرایی، از آنها واهمه داشت. هر دو نویسنده دقیقاً در یک زمان می‌زیستند و در یک جبهه نسبت به تعاریف سنتی و نهادهای صاحب‌اختیار قرار داشتند، با این حال در «شهریار» امر الهی هیچ‌گونه جایگاهی ندارد. تنها تصور کهن از

1- Humanism 2- Tony Davies 3- The Prince  
4- Machiavelli 5- Self-aware role-playing 6- Artful Manipulation

1- Taylor 2- The Modern Identity 3- Overdetermination  
4- Copernicus 5- Galileo